چه خوش گفت حافظ شیراز:

خوشا شیراز و وصف بی مثالش...به شیراز آی و فیض روح قدسی/بجوی از مردم صاحب کمالش

در سفری رویایی با هم همراه میشویم به سوی شیراز؛

تمدن شهر را در ابتدای ورود به آن میتوان به چشم دید...دروازه قرآن شاید اولین منظره ای باشد که می بینیم...

از دروازه قرآن که بگذریم بر سر راهمان تا حافظیه،شاید میهمان باغ هایی باشیم که اگر به موقع به آن ها سر زده باشیم میتوانیم در عطر بهارنارنج نفس بکشیم...به هر حال؛شیراز است و باغ هایش!و اما مقصد ما جای دیگری ست...از باغ های سه گانه ی بر سر راه که عبور کنیم،اندکی آنطرف تر؛آرامگاه خواجه حافظ است...

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه/که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

میتوانم از لابه لای درختانی که دست به آسمان داده اند،سقف گنبدی شکلی که همچون آسمان بر روی مقبره قرار دارد را ببینم.اینجا خود به خود فضا شاعرانه می شود.بر روی پله های آرامگاه می نشینیم و تفالی میزنیم...وقت اما یاریمان نمی کند.زودتر از آن که بتوانیم دل بکنیم؛باید برویم.هنوز راه زیادی داریم...

از حافظیه تا سعدیه راه زیادی نیست.از گلستان و بوستان که بگذریم،به سعدیه میرسیم،عجب که نفس گرم سعدی خیابان های اطراف را هم گلستان و بوستان کرده!

مرا به دعایی اگر مدد کنی شاید/که آفرین خدا بر روان سعدی باد

و اینبار...

مگر میشود که مسافر شیراز باشی و از نور شاهچراغ بی بهره بمانی؟شاهچراغ،روشنایی بخش شهر است؛و از نامش هم پیداست...حتی میگویند دلیل این نامگذاری نوری است که هر شب جمعه از مقبره آن حضرت اطراف را روشن می ساخته...گویند:گل سر سبد شیراز؛آرامگاه احمد بن موسی ست...

شیراز کوی رحمت و انوار اولیاست/شاهچراغ بر سر آن زیب و زیور است

کمی از شهر فاصله بگیریم؛چهل کیلومتر بالاتر از شیراز میتوان تجلی عظمت ایران باستان را دید...اینجا؛تخت جمشید؛شاید دیدنی ترینِ دیدنی های ایران باشد...حتی دیدن ستون هایی که رنج دوران کمرشان را شکسته و نقش و نگارهایی که جفای روزگار چهره شان را آزرده؛مایه ی مباهات است... و ما حیرت زده نظاره گر این ویرانی هستیم که به آن عظمت با دیده تمسخر می نگرد،حیرت زده از دستبرد روزگار که حتی نگاهبانی سربازان سنگی هخامنشی هم مانع آن نشد...

و ما پای در مسیر این سفر گذاشتیم تا در کنار هم بودن را تجربه کنیم،با چشم هایی برای دیدن و گوش هایی برای شنیدن آن چه گذشتگان بر جای گذاشتند...